



آشنایی با عقائد اسلامی

درس ۱

استاد: حجت الاسلام و المسلمین حسین تهرانی

درس اول: آثار اعتقاد به دین و نقش دین در زندگی

مقدمه

ارزش هر علمی، به موضوع آن علم بستگی دارد و در میان تمام علوم، علم اعتقادات شریف‌ترین و با ارزش‌ترین موضوع را داراست.

زیربنای تمام حرکات مادی و معنوی هر انسانی، اصول عقاید اوست که اگر صحیح، قوی و بی‌عیب باشد اعمال و حرکات، افکار و بینش‌های مختلف او صحیح و شایسته خواهد بود.

برای تبیین عقاید اسلامی که اصطلاحاً «اصول دین» نامیده می‌شوند، لازم است ضمن بیان تأکید اسلام بر عمق بخشیدن اصول اعتقادی، برخی از فواید اعتقاد به دین در بستری از خصوصیات مشترک انسانی معرفی شود.

آثار اعتقاد به دین

۱- «دین به زندگی جهت و معنا می‌بخشد»، اگر دین را از زندگی جدا کنیم جز پوچی و سرگردانی و تکرار، چیزی نمی‌یابیم.

۲- «دین رفع تحیر می‌کند»، تحیر از این‌که: کجا بودم، کجا هستم؟ برای چه هستم؟ و به کجا می‌روم. امام علی (علیه‌السلام) فرموده‌اند: «خداوند رحمت کند کسی را که بداند کجا بوده و کجا هست و به کجا خواهد رفت».

به قول جناب مولوی:

روزها فکر من اینست و همه شب سخنم	که چرا غافل از احوال دل خویشتم
از کجا آمده‌ام آمدنم بهر چه بود	به کجا می‌روم آخر نمایم وطنم
من که خود نامدم این‌جا، که به خود بازروم	آن که آورده مرا، باز برد در وطنم
مرغ باغ ملکوتم، نیم از عالم خاک	چند روزی قفسی ساخته‌اند از بدنم
ای خوش آن‌روز که پرواز کنم تا بر دوست	به هوای سر کویش پر و بالی بزدم ^۲

۳- «انسان ذاتاً تشنه و عاشق کمال است و فقط دین است که انسان را به کمال واقعی هدایت می‌کند».

۱. محمدجواد مغنیه، فی ظلال نهج البلاغه، ج ۱، ص ۲۲.

۲. منسوب به مولوی.

۴- «آرامش روانی تنها در پناه دین است»، انسان فاقد دین همیشه همراه با اضطراب، ترس، ناراحتی، پریشانی و سرگردانی می‌باشد.

۵- «تلاش و امید در پناه دین»، آن‌گاه که حوادث سخت و پیچیده در زندگی انسان رخ می‌دهد و انسان همه درها را به روی خود بسته می‌بیند و در برابر مشکلات احساس ضعف و ناتوانی می‌کند تنها ایمان به مبدأ و معاد است که به یاری او شتافته و به او نیرو می‌دهد.

سؤال:

اگر دین به زندگی جهت می‌دهد و انسان را از تحیر و سرگردانی نجات می‌دهد و سبب کمال، سعادت و آرامش است، پس چرا بسیاری از مسلمانان به این نتایج دست نیافته‌اند؟!

جواب این سؤال را با روایتی از امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) بیان می‌کنیم که فرمودند: «الایمانُ إقرارٌ باللسان و معرفةٌ بالقلب و عملٌ بالجوارح»؛ ایمان، اقرار به زبان و شناخت قلبی و عمل با اعضا و جوارح است.»

روشن است که دین و ایمان بسیاری از مسلمانان از مرحله اول تجاوز نکرده و در نتیجه، ایمان زبانی بدون معرفت و عمل، اثر و فایده‌ای ندارد.

نقطه اشتراک انسان‌ها

انسان‌ها علی‌رغم تمامی تفاوت‌ها، در اصل «تمایل به انسانیت و ارزش‌های انسانی»، مشترکند و چه بسا در مسیر این هدف، دشواری‌هایی را، نیز تحمل می‌کنند و در نهایت، برخی به مقصود می‌رسند و بعضی هم مأیوس شده، با زبان حال فریاد می‌زنند:

دی شیخ با چراغ همی‌گشت، گرد شهر کز دیو و دد ملولم و انسانم آرزوست

گفتیم که یافت می‌نشود، گشته‌ایم ما گفت آن چه یافت می‌نشود آنم آرزوست^۴

به منظور بهره بردن از نعمت حیات می‌بایست زیستی عالمانه، عاقلانه و حکیمانه داشت و در پی دریافتِ چِستیِ آن مطلوبِ حقیقیِ بشر بود.

نکته قابل توجه این‌که با وجود اختلافات در تبیین معنا و برداشت از انسانیت، انسان‌ها، همگی، در صدد کسب صفات انسانی برای یک زندگی انسانی، توأم با روح و نشاط و خلاقیت‌اند.

۳. مجلسی، بحارالانوار، ج ۶۹، ص ۶۸.

۴. مولوی، دیوان شمس، غزلیات، غزل ۴۴۱.

ملاک انسانیت

ملاک انسانیت چیست؟ آیا به شکل، قیافه، نژاد، نسب، رنگ پوست و موقعیت‌های اجتماعی است؟ اگر ملاک انسانیت، در نظر گرفتن معیارهای ظاهری و عدم توجه به سیرت انسانی باشد؛ در این صورت، انسانی که با داشتن این معیارهای ظاهری، دارای رذایل اخلاقی است، چه امتیازی نسبت به حیوانات دارد؟

در نظر اهل دنیا، ظاهر انسان‌ها، ملاک شناخت است ولی در نظر اهل حقیقت، ملاک انسانیت؛ آثار، صفات و کمالاتی است که انسان آن‌ها را کسب می‌کند. خداوند متعال تمام این خصایص و کمالات را به صورت بالقوه در وجود همه، قرار داده، ولی شکوفایی و به فعلیت رساندن این کمالات، در دست خود انسان است.

انسانیت عبارت است از «آن دسته کمالات و خصایص ارزنده و پسندیده‌ای که انسان‌ها کسب می‌کنند و در نزد همه مردم، دارای ارزش واقعی هستند.»

نقش عقیده انسان در مسیر تحصیل انسانیت

در مسیر کسب صفات انسانی، چگونگی تلاش‌ها، به چگونگی اندیشه‌ها وابسته است. اختلاف در عقیده‌ها و نگرش‌ها، منجر به اختلاف اعمال انسان‌ها می‌گردد. هر کس بسته به نوع اندیشه‌اش، نوعی رفتار خاص دارد؛ همان‌گونه که امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) می‌فرماید: «الْعُقُولُ أَيْمَةٌ الْأَفْكَارِ وَالْأَفْكَارُ أَيْمَةٌ الْقُلُوبِ وَالْقُلُوبُ أَيْمَةٌ الْحَوَاسِّ وَالْحَوَاسُّ أَيْمَةٌ الْأَعْضَاءِ»؛ عقول انسانی، راهبران افکار هستند و افکار آدمی، راهبران قلوب انسان‌ها و قلوب آن‌ها منشأ تحریک حواس و حواس نیز، محرک اعضای بدن انسانند و او را به عمل و می‌دارند.

به عبارت دیگر، عمل؛ متأثر از حواس، حواس؛ متأثر از قلب و باطن قلوب؛ متأثر از افکار و در نهایت، افکار؛ متأثر از عقول و اندیشه انسان‌هاست. در نتیجه، عقیده‌ها و نگرش‌ها، منشأ تلاش و حرکات انسانی هستند.

برای رسیدن به انسانیت، گذر از سه اصل زیر، ضروری است:

الف. شناخت اصل انسانیت؛

ب. شناخت مسیر دستیابی به انسانیت؛

ج. حرکت در مسیر انسانیت.

از سویی دیگر، عقیده، هم تعیین‌کننده مقصد و مسیر انسانیت است و هم محرک و انگیزه تلاش‌های انسان است؛ بدین قرار اهمیت زیادی در زندگی انسان دارد و می‌بایست بیشتر به آن پرداخت.

جایگاه معرفت در اسلام

در اسلام، عقیده به عنوان اصل، پذیرفته شده و عمل انسان، فرع آن عقیده است. عقیده، هم چون ریشه درخت است، که باعث ایجاد تنه درخت و رشد و نمو و بقا و به ثمر رسیدن آن درخت خواهد بود و هر چه این ریشه ضعیف تر باشد، درخت هم بی ثمرتر بوده و در نتیجه خیلی زود از بین می رود.

بررسی اجمالی آیات قرآن کریم و روایات شریف نشان می دهد که به طور قطع، هیچ مکتبی به اندازه اسلام، برای شناخت و معرفت انسان، ارزش قائل نشده و مردم را به شناختن، ترغیب و توصیه نکرده است. پیامبر عظیم الشان اسلام (صلی الله علیه وآله)، هم چون دیگر انبیای الهی (علیهم السلام) تلاش می کردند موانع شناخت و معرفت (در فرد و جامعه) از بین برود و شرایط حصول معرفت، برای همگان فراهم گردد.

قرآن کریم در آیات فراوانی، مردم را به اندیشه، تفکر، تعقل و تفقه در دین و نوع زندگی دعوت نموده است تا هر چه بیشتر حقایق این عالم، برای انسان معلوم و مکشوف شود.

در روایات اسلامی نیز به قدری نسبت به تحصیل علم و معرفت سفارش شده که گویی مسئله ای مهم تر از آن وجود ندارد. علما نیز در کتب خود به موضوع علم و معرفت و تعقل به تفصیل پرداخته اند.

در حقیقت، اسلام حیات خود را وابسته به علم و شناخت می داند، همان طور که پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) فرموده اند: «العلمُ حیاةُ الاسلامِ وِعمادُ الدینِ؛ علم حیات اسلام، و ستون این دین است».

واقعاً عجیب و شگفت آور است که مکتبی تا به این حد خود را منطبق با موازین علمی بدانند و علم را، روح خود معرفی کنند؛ به گونه ای که بدون علم، زندگی برای آن مکتب امکان پذیر نیست. مکتبی که دانستن و شناخت و آگاهی را ستون بنای خودش دانسته و بدون آن، این بنا را سست می داند.

در همین راستا روایات دیگری نیز وجود دارند که اساس هر خیر و نیکی و سعادت را، در علم و معرفت دانسته و ریشه هر بدی و نابسامانی را، جهل و نادانی معرفی می کنند. به طور مثال حضرت علی بن ابی طالب (علیه السلام) در حدیث شریفی می فرمایند: «العلمُ اصلُ کُلِّ خَیْرٍ وِالجَهْلُ اصلُ کُلِّ شَرٍّ»؛ دانستن، اصل و اساس هر خیر و نیکی بوده، و ندانستن ریشه هر شر و بدی و نابسامانی است.

و نیز در روایت دیگری می فرماید: «جهل و نادانی پای آدمی را می لغزاند و دردناک ترین دردها و مرگ حقیقی است». جناب مولوی در داستانی نقل می کند که روزی حضرت عیسی (علیه السلام) در حال فرار بودند که شخصی از حضرت علت فرارشان را پرسید و حضرت در پاسخ می فرماید:

۱. کنز العمال، حدیث ۲۸۹۴۴.

۷. تمیمی آمدی، عبدالواحد، غررالحکم، حکمت ۸۱۸ و ۸۱۹.

گفت از احمق گریزانم بُرو می‌رهانم خویش را بندم مشو

آن شخص گفت: شما که مرده زنده می‌کنید، کاری کنید که نادان هم، سالم و عاقل شود. حضرت عیسی (علیه‌السلام) فرمود: «رنج حماقت، زخمی است که قلب و روح را جریحه‌دار می‌کند و باعث می‌شود خداوند، بر آن قلب مهر بزند». گویی انسان جاهل و نادان، راه اصلاح ندارد مگر این که از جهل خود بیرون بیاید.

امیرالمؤمنین علی (علیه‌السلام) خطاب به جناب کمیل؛ صحابه بامعرفت خود، فرمودند: «یا کمیل! ما من حركةٍ الا وانت محتاجٌ فيها الى معرفةٍ»؛ ای کمیل! هیچ حرکتی نیست مگر این که تو در آن نیازمند به شناخت و معرفت هستی.

بنابراین اسلام اجازه نمی‌دهد انسان مسلمان، چشم و گوش بسته تسلیم عقاید دیگران بشود و از فکر و عقیده آن‌ها بی‌جهت، پیروی و تقلید کند. در قرآن کریم هشدار داده شده است: «وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ، إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ، كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا»؛ تا چیزی را ندانسته و نشناخته‌ای از آن پیروی نکن و بر اساس آن عمل ننما، چراکه گوش و چشم و دل همگی مسئول هستند و باید پاسخ‌گو باشند.

بهادادنی این چنین به مسئله علم و معرفت و آگاهی، مخصوص اسلام است و رهبر چنین مکتبی است که می‌فرماید: «افضلکم ایماناً افضلکم معرفةً»؛ هر کسی که شناخت و معرفتش بیشتر و بهتر باشد، ایمانش بیشتر و بهتر خواهد بود.

و نیز کسی که پیامبر خدا (صلی الله علیه وآله) او را باب العلم معرفی کرده است - امام علی بن ابی‌طالب (علیه السلام) - می‌فرماید: «یا مؤمن! إنَّ هذا العلمَ والأدبَ ثَمَنُ نَفْسِكَ فَاجْتَهِدْ فِي تَعَلُّمِهِمَا فَمَا يَزِيدُ مِنْ عِلْمِكَ وَأَدَبِكَ يَزِيدُ فِي ثَمَنِكَ وَقَدْرِكَ»؛ این علم و ادب، بهای توست. پس در تعلم این دو بکوش که آن چه بر علم و ادب تو بیفزاید، بها و قدر و ارزش تو را افزایش می‌دهد.

از آن رو که امتیاز انسان نسبت به سایر موجودات، اختیار و حق انتخاب اوست، و این انتخاب هم وابسته به نگرش و اعتقاد و باور انسان صورت می‌گیرد، لذا عقیده داشتن، از مهم‌ترین مسائل انسانی به‌شمار می‌رود و بدین‌قرار در اسلام، اهمیت فوق‌العاده‌ای دارد.

۸. مجلسی، همان، ج ۷۷، ص ۲۶۷.

۹. اسراء / ۳۶.

۱۰. مجلسی، همان، ج ۲، ص ۱۴.

۳. همان ج ۱، ص ۱۸۰.

معرفت و شناخت بشری

پس از تبیین اهمیت و جایگاه عقیده در تحصیل کمالات انسانی، اینک باید چگونگی حصول این اعتقادات مورد بررسی قرار گیرد.

انسان در مواجهه با انواع پرسش‌ها در رابطه با جایگاه خود در عالم هستی قرار دارد که این سؤال‌ها نقشی تأثیرگذار در تعیین هدف و مسیر انسان دارد و پاسخ صحیح به آن‌ها فطرت حقیقت‌جویی انسان را به سمت کمال هدایت می‌کند. ادیان الهی با کرامت‌بخشی به انسان‌ها و به قصد رساندن او به مبدأ هستی و به وسیله تعالیم خود نقش بسزایی در ارائه پاسخ به این نوع سؤالات ایفا می‌کنند، به همین دلیل شناخت معارف دینی و تحصیل آن برای انسان‌ها امری ضروری است و هرگونه سستی در پژوهش و تحصیل معارف دین عقلاً امری ناموجه است

اهم معارف و شناخت بشری

مسئله اساسی با توجه به نقش عقیده و شناخت و معرفت در انتخاب هدف و مسیر زندگی، شناخت نوع این عقیده و معرفت است؛ یعنی برای انتخاب هدف درست و مسیر صحیحی برای زندگی، چه مطالبی باید زیربنای فکری قرار داده شود تا برنامه زندگی افراد بر اساس آن مبنای فکری مشخص و رفتار متناسب با آن هدف و مسیر، صورت گیرد. افراد مختلف با سؤالات گوناگونی روبرو هستند؛ از جمله سؤالاتی که یافتن پاسخ آن‌ها، نقشی اساسی در شکل‌گیری عقیده و نگرش انسان دارد، عبارتند از:

این عالم هستی چیست؟ از چه چیز تشکیل شده؟ آیا همه اجزای آن مادی است یا امور غیرمادی هم در این عالم وجود دارد؟ آیا این جهان هستی با این عظمتش، مجموعه به هم پیوسته و هدفمندی است؟ یا این که موجوداتی پراکنده و بی‌هدف، دور هم جمع شده‌اند؟

چه کسی موجودات مختلف را به وجود آورده است؟ آیا وجود موجودات، از خود آن‌هاست یا موجود دیگری آن‌ها را به وجود آورده است؟ هستی انسان برای چیست؟ آیا هستی‌اش جاودانه است و برای همیشه ادامه دارد یا موقتی و از بین‌رفتنی و نابود شدنی است؟ آیا موجودات با اصل هستی ارتباطی دارند؟ در صورت ارتباط، این رابطه چگونه است؟ موجود عظیمی به نام انسان، چه خصوصیات و استعدادهایی دارد؟ تا کجا می‌تواند پیشرفت یا تنزل داشته باشد؟

به قول حکیم الهی؛ مرحوم حاج ملاهادی سبزواری:

مَطْلَبُ هَلْ، مَطْلَبُ مَا، مَطْلَبُ لِمَ^۱

أَسُّ الْمَطْلَبِ ثَلَاثَةٌ عِلْمٌ

ریشه این سؤالات در سه مطلب زیر خلاصه می‌گردد:

آیا هستی وجود دارد یا خیر؟ (مطلبُ هل)؛

چگونه هست؟ (مطلبُ ما)؛

چرا هست؟ (مطلبُ لم).

به عبارت دیگر آن سه موضوع مهم و محوری عبارتند از: مبدأ عالم، جهان هستی و انسان.

بنا بر دلایل زیر، انسان نمی‌تواند به جهان هستی نیندیشد، به خودش و اطراف خودش نگاه نکند و جهان‌بینی نداشته باشد:

اولاً: این‌گونه سؤالات اساسی، تعیین‌کننده هدف و مسیر درست برای زندگی‌اند، در نتیجه قابل چشم‌پوشی نمی‌باشند.

ثانیاً: عشق به آگاهی و دانستن و آشنا شدن با جهان هستی، در درون همه انسان‌ها وجود دارد؛ یعنی همه انسان‌ها به واسطه حقیقت‌طلبی فطری، می‌خواهند بدانند که این همه موجودات گوناگون، چگونه و توسط چه موجودی و چرا این‌گونه پدید آمده‌اند؟ انسان‌ها در مورد این‌گونه سؤالات، به‌طور فطری و غریزی عمل می‌کنند، لذا با پاسخ مناسب به این سؤالات، فطرت حقیقت‌جوی انسان، به تکامل خویش، نزدیک‌تر خواهد شد. ولی کم‌ترین بی‌توجهی، بزرگ‌ترین خسارت‌ها و مشکلات را برای انسان به وجود می‌آورد. ناآگاهی نسبت به آن سه موضوع مهم (مبدأ، جهان هستی و انسان) نتیجه‌اش سردرگمی، اضطراب، دوری از حقیقت، از دست‌دادن سرمایه عمر و نهایتاً خسارت، هلاکت، پشیمانی و عذاب است.

ادیان الهی، انسان‌ها را به خوش‌بختی و سعادت دعوت می‌کنند که نتیجه آن، دستیابی به رشد و تعالی و آرامش و امنیت است و برای رسیدن به این قله سعادت، برنامه جامعی ارائه می‌کنند. عقاید دینی، انسان دین‌دار را همیشه همراهی می‌کنند و از او موجودی بزرگ و باکرامت و مفید می‌سازند. در واقع دین می‌خواهد انسان را به خالق و مبدأ خلقتش برساند. به‌همین خاطر است که انسان دین‌دار زندگی را، وسیله‌ای می‌داند برای پرواز به سوی ماورای دنیا. فرزند رسول خدا(صلی الله علیه وآله) امام موسی بن جعفر(علیه‌السلام) فرمود: «در دین خدا تحقیق و تفقه و اندیشه کنید. چراکه تفقه و دین‌شناسی، کلید بیناییست و کامل‌کننده عبادت است و سبب رسیدن به جایگاه بلند انسان در دین و دنیا خواهد بود. هر کس که در دین خدا تفقه نکند، خداوند از هیچ عمل او خوشنود نمی‌شود».

۱. سبزواری، ملاهادی، شرح منظومه، ج ۱، ص ۳۰.

۲. ابن شعبه حرانی، تحف‌العقول، ص ۳۰۲.

ویل دورانت در کتاب «لذات فلسفه» می‌گوید: «اختلاف دنیای قدیم با دنیای جدید در وسایل است نه در مقاصد. چون بشر توانسته است که ابزار ارضاکننده غرایزش را کامل‌تر کند و آن‌چه را که می‌خواهد، بهتر به آن برسد. حال آن‌که انسان احتیاج به قدرتی دارد که به او بشناساند که چه چیزی را بخواهد؛ یعنی اصلاح باید در بهبود غایات و مقاصد باشد نه در روش‌ها و وسایل».

هم‌چنین باید به انسان‌ها آموخت که چه بخواهند، تا انسان شوند و انسانی زندگی کنند. چنین تعلیم و آموزشی به خوبی در تعلیم انبیای الهی (علیهم‌السلام) آمده است. اساساً کار ادیان الهی همین است. چنان‌چه قرآن می‌فرماید:

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَجِيبُوا لِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ إِذَا دَعَاكُمْ لِمَا يُحْيِيكُمْ»؛ ای مؤمنین! هرگاه خدا و پیامبرش شما را دعوت به کاری کردند، دعوت آن‌ها را اجابت کنید. چراکه دستورات آن‌ها، مایه حیات واقعی شماست.

و یا در ابتدای سوره ابراهیم می‌فرماید:

«أَلَمْ يَكُنْ لَهُ الْبُيُوتُ أَنْ يَأْتِيَهُمُ الْمَلَأُ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ لِيُتْلَىٰ عَلَيْهِمْ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَيُؤْتِيَهُمُ الْحِكْمَ لَعَلَّ هُمْ يَرْجِعُونَ»؛ آیا برای او خانه‌ها نبود تا بنی‌اسرائیل بیایند تا بر او قرآن تلاوت شود و حکم بر او نازل شود تا برگردند؟ این کتابی است که بر تو نازل کرده‌ایم تا مردم را از تاریکی‌های جهل و شرک و ظلم و خرافه‌پرستی و افکار نادرست درآورده و به فرمان پروردگارشان آن‌ها را، به سوی نورانیت و روشنایی هدایت کنی.

یعنی به سوی خداوند توانا و قادری که هرچه می‌کند پسندیده است و براساس حکمت می‌باشد. در واقع بدون دین و دستورات الهی، زندگی بشر، تلخ و تاریک و ناامن است.

به قول امیرالمؤمنین (علیه السلام): «زندگی بدون دین، یعنی جدایی از امنیت، و زندگی با ناامنی و نگرانی، مسلماً گوارا نخواهد بود».

ضرورت کسب شناخت و معرفت

شناخت و آشنایی با معارف دینی برای انسان‌ها لازم است، تا در پرتو آن معارف و عقاید، عمل درست داشته باشند و خوش‌بخت و سعادت‌مند زندگی کنند. این دسته از معارف و عقاید، پایه و اساس دین و آیین راه، شکل می‌دهد و همه دستورها، توصیه‌ها و امر و نهی‌های دین بر پایه آن عقاید و معارف استوار است. حال هرچه این پایه و اعتقاد محکم‌تر و قوی‌تر باشد، انسان مؤمن راه، برای حرکت به سوی کمالش آماده‌تر می‌سازد. بالعکس، فساد در عقیده، زمینه هرگونه فساد اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و فرهنگی را فراهم می‌سازد. لذا برای دفع و رفع این‌گونه مفاسد، باید از بازسازی و اصلاح عقاید آغاز کرد. در این‌صورت زندگی دارای معناست و اندیشه بیهوده زندگی کردن و پوچ‌گرایی از ذهن افراد زدوده و محو می‌شود. انسان‌ها از این طریق به حیات و زندگی خود رنگ ابدیت و جاودانگی می‌زنند.

^۲. ویل دورانت، لذات فلسفه،

^۴. انفال / ۲۴.

^۵. ابراهیم / ۱.

^۶. مجلسی، همان، ج ۱، ص ۲۷.

البته ممکن است کسانی در اثر تنبلی و راحت‌طلبی نخواهند زحمت تحقیق و بررسی را به خود بدهند یا به این خاطر که پذیرفتن دین، محدودیت‌هایی را برای آن‌ها درست می‌کند و آن‌ها را از انجام برخی خواسته‌های نفسانی باز می‌دارد، اصلاً به دنبال بحث دین و معارف دینی نباشند. اما نهایتاً گرفتار عاقبت وخیم تنبلی و خودکامگی‌هایشان خواهند شد. درست مثل کودکی که بیمار است و به خاطر ترس از داروی تلخ و زدن آمپول، از دستور پزشک سرپیچی می‌کند و یا اصلاً سراغ پزشک نمی‌رود و در نتیجه، گرفتار عواقب خطرناک بیماری خود می‌شود. این کودک، رشد عقلی کافی برای تشخیص سود و زیان خودش را ندارد و عاقبت بد مخالفت با دستورات پزشک را نمی‌فهمد، ولی انسان بالغ و عاقل که توان اندیشیدن درباره سود و زیان خود و سنجیدن و مقایسه کردن لذت‌های زودگذر با شقاوت و عذاب و هلاکت ابدی را دارد، باید در مقابل پروردگار و اعمالش پاسخ‌گو بوده و منتظر کیفر دنیوی و اخروی باشد. گاهی نیز افرادی برای خود بهانه‌تراشی کرده که پی‌گیری یک موضوع و تلاش برای حل یک مسئله در صورتی مطلوب است که انسان امیدی به یافتن راه‌حل آن داشته باشد. ولی امید چندانی به نتیجه‌گرفتن از اندیشیدن درباره دین و مسائل آن وجود ندارد.

در پاسخ، چنین باید گفت:

اولاً: در علوم مختلف گاهی دانشمندان سال‌ها تلاش و پیگیری کرده‌اند تا به بخشی از مسائل آن علم، راه پیدا کرده‌اند. این‌طور نیست که مسائل اساسی دین قابل بررسی نباشد و راهی برای شناخت این‌گونه معارف بلند، وجود نداشته باشد.

ثانیاً: در موضوعات اقتصادی و غیره، یک قاعده عقلی و منطقی جریان دارد و آن این‌که «ارزش احتمال، همیشه تابع مقدار احتمال نیست، بلکه 'مقدار محتمل' را، هم باید در نظر گرفت.» مثلاً اگر احتمال سوددهی در مورد یک کار اقتصادی، ۵٪ و در مورد کار اقتصادی دیگر، ۱۰٪ باشد، ولی مقدار سود محتمل در کار اول ۱۰۰۰ تومان و در کار دوم ۱۰۰ تومان باشد، پرواضح است که کار اول بر کار دوم ترجیح و برتری دارد. با این‌که مقدار احتمال سوددهی در کار اول کمتر از احتمال سوددهی در کار دوم است. پس چون منفعت احتمالی پی‌گیری و اندیشیدن در موضوعات دین، بی‌نهایت است، هر قدر هم که احتمال دستیابی به نتیجه قطعی درباره آن ضعیف باشد، باز هم ارزش تلاش در راه آن بیش از ارزش تلاش در هر راهی است که نتیجه محدودی داشته و دارد.

در صورتی ترک پژوهش و تحصیل معارف دین عقلاً موجه است که انسان به نادرستی و بطلان دین قطع داشته باشد و مطمئن باشد که مسائل دین فهم‌ناشدنی و حل‌ناشدنی است. اما چنین قطع و اطمینانی از کجا به دست می‌آید؟ آیا واقعاً می‌شود با اطمینان چنین ادعایی داشت؟ از آنجایی که نمی‌توان چنین ادعایی داشت، پس بحث از دین و شناخت معارفش نه تنها محال نیست، که واجب و ضروری است.

به‌طور خلاصه؛ به علت این‌که رسیدن به منفعت و گریز از ضرر و خطر و زیان، مطلوب فطری انسان است، پس تحقیق و پژوهش درباره دینی که مدعی ارائه راه صحیح به سوی منفعت بی‌نهایت و ایمنی از ضرر بی‌نهایت است، کاملاً ضروری به نظر می‌رسد؛ یعنی چون رسیدن به منفعت و ایمنی از ضرر، مطلوب فطری انسان است، پس پژوهش و تحقیق درباره موضوعات دینی ضرورت دارد.

چکیده

۱- برخی از آثار اعتقاد به دین، به زندگی محتوا می‌دهد، رفع تحیر می‌کند، انسان را به کمال واقعی هدایت می‌کند. لذا آرامش روانی تنها در پناه دین است، به انسان امید داده و محرک او برای تلاش است.

۲- انسان موجودی مختار است و می‌تواند با انتخاب صحیح، زیستی عالمانه و حکیمانه داشته باشد و در طلب مطلوب حقیقی بشر که انسانیت و سعادت دنیا و آخرت است، دشواری‌هایی را نیز تحمل کند.

۳- ملاک انسانیت، به فعلیت رساندن کمالاتی است که خداوند متعال به صورت بالقوه در وجود همه قرار داده است. در مسیر کسب صفات انسانی، چگونگی تلاش‌ها به چگونگی اندیشه‌ها وابسته است.

۴- عقیده، هم تعیین‌کننده مقصد و مسیر انسانیت است و هم محرک و انگیزه تلاش‌های انسان؛ بدین جهت اهمیت زیادی در زندگی انسان دارد.

۵- در اسلام، شناخت و معرفت، دارای ارزش زیادی است، قرآن کریم، مردم را به اندیشه، تفکر، تعقل و تفقه در دین دعوت می‌کند، در روایات اسلامی نیز نسبت به تحصیل علم و معرفت سفارش فراوان شده است.

۶ میل به آگاهی از جهان هستی، درون همه انسان‌ها وجود دارد. از سویی دیگر عدم شناخت صحیح راجع به آن باعث اضطراب و دوری از حقیقت می‌شود. در عوض، شناخت انسان از جهان هستی، نقش تعیین‌کننده‌ای در هدف و مسیر زندگی دارد، لذا ضروری است، انسان دارای جهان‌بینی باشد.

۷ شناخت معارف دینی برای انسان‌ها لازم است تا در پرتو آن معارف و عقاید، سعادت و خوش‌بختی‌شان تضمین شود. شناخت و آگاهی به زندگی افراد جهت می‌دهد و انسان‌ها را از پوچی نجات می‌دهد.

۸ هر انسان آگاهی می‌داند کنار گذاشتن تحقیق و بررسی معارف دینی با دلایل واهی چون تنبلی و گریز از محدودیت‌های احتمالی دین‌داری، عقلاً ناموجه است و نیز صرف ناامید بودن از حصول نتیجه سریع نیز بهانه مناسبی برای ترک تحقیق و پژوهش نمی‌باشد.

۴- در علوم مختلف گاهی دانشمندان سال‌ها تلاش و پی‌گیری کرده‌اند تا به بخشی از مسائل آن علم، راه پیدا کرده‌اند. این‌طور نیست که مسائل اساسی دین قابل بررسی نباشد و راهی برای شناخت این‌گونه معارف بلند، وجود نداشته باشد.

۵- در موضوعات اقتصادی و غیره، یک قاعده عقلی و منطقی جریان دارد و آن این‌که «ارزش احتمال، همیشه تابع مقدار احتمال نیست، بلکه 'مقدار محتمل' را، هم باید در نظر گرفت»؛ با توجه به فوق‌العاده بودن ارزش محتمل در مسائل دینی، عقول سلیم و آینده‌نگر سرمایه‌گذاری خوبی در این قسمت از زندگی می‌کنند.